

تابستان گرم و طولانی

■ در این نیمه تابستان هم بازار اکشن‌ها و بلاک‌باست‌رها داغ است، هم بازار آثار فیلمسازان مستقل و هم آثار تجاری که سعی دارند ظاهر روشنفکرانه‌ای به خود بگیرند؛ مثل فیلم تازه کارگردان «کوری» که هنوز روی پرده نرفته، مورد حمله منتقدان قرار گرفته است. البته هنوز خیلی به پایان تابستان مانده است.

۳۶۰



360

حاصل همکاری فرناندو میری-یس کارگردان («شهر خدا» و «باغبان وفادار») با پیتر مورگان فیلمنامه‌نویس («ملکه» و «فرست انیکسن») درامی است درباره روابط پیچیده انسان‌هایی در موقعیت‌های متفاوت اجتماعی و جغرافیایی که از اثر کلاسیک آرتور شینتسلر، نمایشنامه‌ای با عنوان «دایره» الهام گرفته است. فیلم در وین آغاز می‌شود و در پاریس، لندن، براتیسلواوا، ریو، دنور و فونیکس به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، عربی، فرانسه، پرتغالی و روسی ادامه می‌یابد تا داستان دل‌بستگی‌ها، تنهایی و بی‌بوست و جدایی چندین شخصیت قرن بیستویکمی را در هم بتند ریچل وایز، آنتونی هاپکینز، جود لا، بن فاستر، جمال دیوز و موریتز بلیترو از بازیگران این فیلم هستند. زمان نمایش فیلم ۱۱۰ دقیقه است.

خاطرات پسرک خجالتی: روزهای سگی



Diary of a Wimpy Kid: Dog Days
در این کمدی خانوادگی محصول ۲۰۱۲ استودیو فوکس قرن بیستم به کارگردانی دیوید باورز، تعطیلات تابستانی فرا رسیده و پسر بچه‌ای به نام گرگ ناچار است روزهای گرم و طولانی را در حالی سپری کند که همه نقشه‌هایی که برای این روزها کشیده، نقش بر آب شده است و دیگر نمی‌داند چه کار باید بکند. فیلمنامه از مایا فوربس، گیپ سکزر و والاس ولودارسکی از چهارمین کتاب مجموعه پسرک خجالتی جف کینی نویسنده و کاریکاتورپست اقتباس کرده‌اند. زاکاری گوردون، رابرت کارپورن، دویون بوستیک و استیو زاهن از جمله بازیگران این فیلم هستند. فیلم محصول مشترک آمریکا و کانادا است، در ونکوور بریتیش کلمبیا فیلمبرداری شده، با درجه بی‌جی اکران گرفته و زمان نمایش آن ۹۴ دقیقه است.

سربازان ثروت



Soldiers of Fortune
تعدادی از ثروتمندان ماجراجو می‌خواهند زندگی سربازی را تجربه کنند تا به هیجان بیشتری برسند، اما وقتی اوضاع مطابق نقشه پیش نمی‌رود، آنها با موقعیت دشواری مواجه می‌شوند و سروان مک کنزی (کریستین اسلینز) که قبلاً عضو نیروهای ویژه بوده و برای محافظت از آنها اخیر شده است، با مأموریتی بسیار دشوار روبه‌رو است که بسیار گران‌تر از آنچه قرار بوده آن پولدارها بپردازند، تمام می‌شود. ماکسیم کوروستشفسکی این فیلم اکشن را کارگردانی کرده است و فیلمنامه را رابرت کرامبی و جو کلبلی نوشته‌اند. وینگ ریمز، دومینیک موناهان، شان بین و جیمز کرامول از دیگر بازیگران این فیلم هستند. زمان نمایش فیلم ۹۴ دقیقه و به علت خشونت بیش از حد با درجه R نمایش داده می‌شود.

شما ترامپ شده‌اید



You've Been Trumped
این فیلم مستند به ماجرای درگیری تعدادی از صاحبان زمین‌های کوچک در یک منطقه طبیعی و سرسبز اسکاتلند با دادالت ترامپ، یکی از قارون‌های دنیای سرمایه‌داری امروز و از شخصیت‌های مشهور تلویزیونی می‌پردازد. فیلم محصول انگلستان است به کارگردانی آنتونی باکستر درباره دست‌انداختن ترامپ بر زمین‌های یک منطقه ساحلی اسکاتلند برای ساختن یک زمین گلف بزرگ، اعتراض محلی‌ها و درافتادن آنها با ناگهبانان پروژه و نیروهای امنیتی که به قطع آب و برق منطقه و به زندان افتادن کارگردان فیلم منجر شد. زمان نمایش فیلم ۹۵ دقیقه است.

فرناندو میری‌یس، کارگردان «۳۶۰»:

نقدها را نمی‌خوانم، چون می‌خواهم فیلم بسازم

پل فیرکلوگ/ ترجمه: پریا لطیفی‌خواه



«شهر خدا»، اولین فیلم بلند فرناندو میری‌یس، هم موفقیتی تجاری بود و هم از منتقدان نمره‌های خوبی گرفت و این کارگردان برزیلی به هالیوود رفت و فیلم «باغبان وفادار» را ساخت که به اندازه اثر قبلی‌اش از آن استقبال شد. در سال ۲۰۰۸ فیلم «کوری» او در افتتاحیه جشنواره کن به نمایش در آمد؛ اثری که به یک همه‌گیری می‌پرداخت و بر گروهی از بازیگران خیره استوار بود اما مورد حمله منتقدان قرار گرفت. سال ۲۰۱۱ در جشنواره‌های دیگر، جشنواره فیلم لندن و با فیلمی دیگر به نام «۳۶۰» که از کار گروهی از بازیگران توانا بهره می‌برد و به مضمون مرتبط بودن انسان‌ها می‌پرداخت، نقدهایی حتی بدتر از قبل دریافت کرد. این گفت‌وگو با میری‌یس که به بحث درباره ریشه‌های فیلم و علت واکنش منتقدان می‌رسد، نشان می‌دهد که فیلمساز چقدر به حال و هوای فیلسوفانه آثار خود پایبند است.

۳۶۰

■ ایده پیتر مورگان فیلمنامه‌نویس این بود که فیلمنامه‌اش را بر مبنای نمایشنامه «دایره» آرتور شینتسلر بنویسد. چه شد که شما درگیر این اثر شدید؟

پیتر داستان را خودش پرورش داد. می‌خواست داستانی بسیار شخصی درباره زندگی خود بنویسد. او در وین زندگی می‌کند و در لندن و ایالت متحده آمریکا کار می‌کند -مدتی هم در فونیکس اقامت داشته است. بنابراین همیشه در سفر است، در هواپیما، فرودگاه و هتل. به ما گفت در همان موقع که به نوشتن چیزی در این‌باره فکر می‌کرد که چطور بعضی چیزها به هم مرتبط می‌شوند، یکی از دوستان وینی او پرسیده بود که آیا می‌تواند به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد آرتور شینتسلر بر مبنای یکی از آثار این نویسنده فیلمنامه‌ای بنویسد یا نه. بنابراین او «دایره» را خواند و تصمیم گرفت دو ایده را با هم بیاویزد. اما «۳۶۰» اقتباسی از «دایره» نیست، فقط از همین ایده که از یک شخصیت به شخصیت دیگر برسد، استفاده کرده است. هر دو داستان در وین و با یک شخصیت زن شروع می‌شوند و مضامین مشترکی در آنها وجود دارد اما وجه اشتراک بیشتری ندارند.

■ در «دایره» مسائلی طبقاتی خیلی مطرح است در حالی که بیشتر شخصیت‌های «۳۶۰» در جایگاه اجتماعی مشابهی قرار دارند.

بله، مسائلی طبقاتی خیلی مطرح نمی‌شود. «دایره» البته مضامین دیگری هم داشت و در زمانی که نوشته می‌شد، مساله همه‌گیر شدن یک ویروس هم خیلی بر سر زبان‌ها بود.

■ «کوری» هم فیلم دیگری بود متکی بر کار گروهی بازیگران و افتتاحیه یک جشنواره بود...

و زمان دیگری که من به شدت مورد حمله قرار گرفتم! ■ نقدهایی که در مورد «۳۶۰» نوشته شده هم چندان به نفع فیلم نیست.

من نقدها را نمی‌خوانم، این نقد و یادداشت‌ها اثری آدم را می‌گیرند. نقدهایی وجود دارند که اصلاً ربطی به فیلم ندارند و...بیرحمانه هستند، متوجه هستید؟ نقدی در گاردین نوشته شده بود که آن را یک زن نوشته بود، اسمش یاد نمی‌آید. آن را خواندم، ولی وقتی با پیتر (مورگان) در تورنتو بودم، یک ماه تمام اعصابش داغان بود. می‌گفت: «هن دیگر چیزی نمی‌نویسم.» اگر آن خلم می‌دانست که چه پلاچی سر او آورده است...همه انرژی او را گرفت و واقعا از زندگی تهی‌اش کرد. این اواخر او را در مونیخ دیدم و حالش بهتر بود. ولی آن خانم واقعا فیلم را ناپود کرد. این اتفاق، پستی است، می‌دانید چه می‌گویم؟ این‌طور نیست که بگویید «شغل من این است»، اصلاً چنین چیزی نیست. شاید مساله را به کار و شغل تان نسبت بدهید یا به این مشکل و آن مشکل، ولی به نظر می‌رسد چیزی که نوشته شده، کاملاً گمراه‌کننده بوده است. نمی‌دانم آیا آن خانم آگاه بوده که چقدر می‌تواند

پیتر مورگان از ساختن زنجیره‌های ارتباطی خوش‌اش می‌آید. فیلمنامه او برای «آخرت» کلینت ایستوود، که پارسال در تورنتو برای اولین بار نمایش داده شد نیز ترجیح بند سوزناکی بود درباره اینکه چگونه دست تقدیر می‌تواند روح سه نفر را به هم مرتبط کند و آنها را در یک مراسم رونمایی کتاب درک جاکوبی در آلی پالی (ساختمان الکساندر پالاس در شمال لندن) به هم برساند. اصلاً فیلم خوبی نبود اما در مقایسه با «۳۶۰» اثر نبوغ آمیزی بود.

تصمیم‌گیری‌های ما از جنسیت ما ناشی می‌شود و دیگر اینکه، خوب که فکرش را بکنید، متوجه می‌شوید که همه ما به نوعی به هم مرتبطیم، متوجه هستید دیگر؟ «۳۶۰» (معنی‌اش را گرفتید؟) با نیم تگاهی به آثار آرتور شینتسلر که «دایره» او به شکلی مبهم مبنای کار قرار گرفته است در وین شروع می‌شود، جایی که یک مرد تاجر که نقش او را جود لا بازی می‌کند، با یک زن (ریچل وایز) ازدواج کرده است که به او وفادار نیست. بعد به آنتونی هاپکینز می‌رسیم که سوار هواپیما شده است تا بفهمد آیا یک جسد کشف شده به دختر او که مدت‌ها گم شده بود تعلق دارد یا نه. بعد به نوبت به زنی در براتیسلوا (پایتخت اسلوواکی) می‌رسد که شخصیت جود لا امیدوار است او و خواهرش که عضو مافیای روسیه

آن هم ماند. اما آن اولین بار بود که من اثری برای تماشا می‌کردم -که خدا را شکر من هرگز نخواندمش- چون در گاردین نوشته شده، در جست و جوی مربوط به «۳۶۰» و گردن بالا می‌برد؛ آنتونی هاپکینز که یک مونولوگ این فیلم یک اقتضاح است، این‌طور نیست؟» به نظر من خیلی غیرمسئولانه است.

■ نگاهی به جنبه‌های مثبت «۳۶۰» ببیندازیم: کار در لوکیشن با پرهیز از کلیشه و نگاه توریستی؛ بن فاستر که هر جا در فیلم حضور دارد آن را یک سر و گردن بالا می‌برد؛ آنتونی هاپکینز که یک مونولوگ معرکه می‌گوید. با این حال هنوز هم واکنش نسبت به فیلم این‌طور است که بعضی‌ها می‌خواهند تکه تکه‌اش کنند و در بهترین حالت -می‌گویند احساس می‌کنند

که همه چیز خوب با هم جفت و جور نشده است. آیا مشکل از انتظارات تماشاگران است یا از خودفیلم؟

ولی می‌دانید مساله چیست؟ این هفته در سفر بودم، در پاریس و برلین بودم، بعد به وین رفتم و حالا هم اینجا هستم -داریم برای یک کنفرانس مطبوعاتی در برزلیز تدارک می‌بینیم- فیلم دارد نقدهای خوبی می‌گیرد، می‌دانید چه موقع من تصمیم گرفتم دیگر یادداشت‌ها و نقد و مرورها را نخوانم؟ وقتی داشتم «شهر خدا» را در برزلیز اکران می‌کردم، حرف‌های وحشتناکی می‌زدند: «فیلم احقمانه‌ای است»، «بعد از سه ماه فراموش می‌شود»، «فیلمی که تبلیغات محض است»، «این آدم از کار تبلیغات تجاری آمده»، «تقلید از فیلم‌های آمریکایی است»، «فراموش می‌شود»، «هیچ موضوعی ندارد». حتی امروز هم وقتی در برزلیز با من مصاحبه می‌شود، مصاحبه‌گر می‌گوید: «فکر می‌کنید فیلم‌تان سطحی است؟»

فیلم از آن سه ماهی که می‌گفتند جان به در برد بعد از

وقتی برای دومین بار فیلم را تماشا کرد، احساس کرد که آن را قبلاً واقعا ندیده است. از این اتفاق‌ها می‌افتد. در مورد «۳۶۰» هم آنچه مرا تحت تأثیر قرار داد و باعث شد از آن خوشم بیاید -و آنچه متفاوت و بسیار مخاطره‌آمیز است- این است که فیلم هیچ آنتاگونیستی ندارد. آنتاگونیست در درون هر شخصیت است و من عاشق این جنبه داستان هستم. همه شخصیت‌ها آدم‌هایی معمولی هستند، مثل خود من، همه می‌خواهند پدرانی خوب، همسرانی خوب، شهروندانی خوب، هر چه هستند، باشند. ولی با سائقه‌ها و تمایلات خودشان می‌جنگند.

نقدی که سازندگان «۳۶۰» را برآشت

مهره‌های ناچیز و عروسک‌های خیمه شب‌بازی

کاترین شوردر

انز چار و بی‌عاطفگی، مافیایی‌های روسیه و اروپای شرقی به موجودات شرور و شیطان‌صفت بدل می‌شوند و بدکار‌ها خوش‌قلب می‌شوند و خیانتکاران هم به مکافات



آنتونی هاپکینز و فرناندو میری‌یس در تورنتو

یادم می‌آید که وقتی «تمدن و ناخشنودی‌های آن» را خواندم، خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. البته وقتی فریود آن کتاب را می‌نوشت، دنیا خیلی سر کوبیگر تر بود، بنابراین هر فردی مجبور بود تمایلات خودش را سرکوب کند تا تمدن ساخته شود. ۸۰ سال بعد، ما مدارای بیشتری داریم و این را می‌پذیریم که مردم در پی تمایلات خودشان باشند. اما وجه بدوی ما هنوز با وجه منطقی ما می‌جنگد و ما هنوز غرایز خود را می‌کشیم، به این منظور که تمدن را بسازیم. دندانپزشک فیلم نمی‌تواند به دنبال عشقش برود چون لازم است که دینش را حفظ کند، یا جود لا این را ضروری می‌داند که خانواده‌اش را حفظ کند -آنها تصاویری از این متن هستند که من را اینقدر تحت تأثیر قرار داده است. همه این افراد با خودشان می‌جنگند، لحظه‌ای وجود دارد که آنها باید دست به انتخاب بزنند. بعضی از آنها -مثل دندانپزشک- می‌گویند: «نه، من تمدن را می‌خواهم» و بعضی از آنها، مثل دختر برزیلی فیلم هستند و من از همین نکته در داستان او خوشم می‌آید. در آن لحظه‌ای که بن فاستر به شدت سعی می‌کند تا به ایده «من می‌خواهم یک شهروند باشم، می‌خواهم شغلی داشته باشم» بچسبد، ناگهان با این دختر ملاقات می‌کند از جهت مقابل می‌آید. نکته خیلی ظریفی است که من آن را خیلی دوست دارم. بعضی از مردم فقط تماشا می‌کنند و همه آنچه می‌بینند، داستانی درباره یک دندانپزشک است. ولی به نظر من این پر از معناس، بعضی‌ها نکته را می‌گیرند و بعضی دیگر به آن توجه نمی‌کنند.

■ آیا مساله این است که مردم نکته را نمی‌گیرند؟ یا اینکه فیلمی که شما قصد داشتید بسازد با فیلمی که آنها دیده‌اند، متفاوت است؟

نه، نکته جالب در مورد این فیلم که موقع خواندن فیلمنامه‌اش به نظر رسید -چون خود من هم خیلی کارهای احمقانه در زندگی مرتکب شده‌ام که بابت آنها تاسف خوردم- این بود که فکر کردم: «چرا ما این کارها را انجام می‌دهیم؟» کشمکش را که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، احساس کردم. به پیتر تلفن زدم و به او گفتم: از داستان خوشم آمده است و شخصیت‌ها را درک می‌کنم. ولی پرسیدم: «فیلم درباره چیست؟» و از پاسخ او خوشم آمد. گفت: «فرناندو، من معمولاً می‌دانم درباره چی می‌نویسم، ولی در این مورد اصلاً نمی‌دانم. با این حال بیا بنویسم و ببینیم چه پیدایش کنیم -ممکن است پیدایش نکنیم ولی سعی‌مان را نکنیم». مرد شجاعی است. به دنبال فروش گیشه نیست. فکر می‌کردیم این ساختاری پیچیده است و ممکن است وجهه‌مان را مخدوش کند، ولی تلاش کنیم و دست آخر بفهمیم درباره چه صحبت می‌کنیم. یا شاید هم نتوانیم. شاید ما نتوانست‌ایم بیشتر مردم را به این نقطه برسانیم، ولی خوشحالم که در مورد بعضی از آنها موفق شده‌ایم.

■ ببینیم چه در پیش داریم. پروژه جنیس جویلین به شما پیشنهاد شده بود که پرونده‌اش الان مختومه شده است، ولی فیلم آری اواناسیس شما به زودی به مرحله تولید می‌رسد؟

بله، اسم این فیلم «مکافات» است و از بیوگرافی‌ای که یک بریتانیایی نوشته، اقتباس شده من، خیلی برای ساختنش اشتباهی دارم، چون بعد از ۱۰ سال بار دیگر با برولیو ماتتورانی (فیلمنامه‌نویس «شهر خدا») کاری کنم. البته موضوع از کتاب گرفته شده ولی ما همه چیز را از اول شروع کردیم. من واقعا به خود اواناسیس علاقه‌ای ندارم -البته او شخصیت اصلی فیلم است ولی فیلم در اصل به موضوع نفرت می‌پردازد، درباره اینکه باب کندی، یکی از قدرتمندترین مردان زمان خود و اواناسیس، ثروتمندترین مرد زمان خود از یکدیگر متنفر بودند و تا پایان، تا زمان مرگ هر دو نفر، با هم جنگیدند. بیشتر از آن که صرفاً فیلمی درباره اواناسیس باشد؛ فیلمی است درباره نفرت.

منبع: Littlewhitelies.co.uk

اعمال‌شان می‌رسند. این فیلم دو ساعت راهپیمایی شاق و غیرقابل تحمل است که از میابیرهای بسیار انباشته شده و پر است از عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی که باید وانمود کنند خیلی عادی رفتار می‌کنند.

تنها شخصیتی که در این فیلم می‌تواند شمه‌ای از مقبولیت داشته باشد، آنتونی هاپکینز است. اما فرناندو میری‌یس کارگردان، که اکنون به نظر می‌رسد بعد از «شهر خدا» راهش را به کلی گم کرده است، به این شخصیت بیش از حد میدان می‌دهد و آشکارا به او اختیار تام می‌دهد تا هر چه می‌خواهد، باده‌هر داری. او به ویژه حکایت‌های بی‌سر و تهی درباره یک کشیش ژوزیبت که برای یک شنونده مسحور شده از گروه الکلی‌های گمنام سرهم می‌کند، خیلی عجیب و غریب است - و انگار ناگهان با تک‌ای از یک فیلم دیگر مواجه شده‌ایم که به اشتباه به این فیلم چسبیده است. اگر نتیجه‌ای بیادماندی وجود می‌داشت، همه اینها توجیه‌پذیرتر می‌شد اما پایان‌بندی «۳۶۰» بیشتر به درد پارچه‌کهنه‌های شست و شوی ظروف می‌خورد تا هنر. دو جملگی که در پایان داریم -من نقل قول می‌کنم- عبارت از «فقط یکبار زندگی می‌کنید» و «لعنت بهش!» است. امیدواریم هرچه سریع‌تر حق استفاده انحصاری از این شارها را به ثبت برساند.

منبع: گاردین

پرومتیوس از نگاهی دیگر



■ نویسنندگان تازه‌ای قرار است به کار نگارش فیلمنامه «پرومتیوس ۲» مشغول شوند. هالیوودریپورتر -گزارش داد که استودیو فوکس تصمیم دارد دنباله‌ای بر فیلم «پرومتیوس» ری‌دلی اسکات بسازد. هنوز مشخص نیست کدام یک از بازیگرانی که نقش یکی از شخصیت‌های جان به دربرده در پایان فیلم «پرومتیوس» را ایفا می‌کردند، در فیلم تازه حضور دارند و اصلاً داستان در کدام جهت پیش می‌رود. در پایان هفته گذشته فقط اعلام شده که دیومون لیندلوف، از نویسندگان فیلمنامه «پرومتیوس» و همین‌طور از خالقان سریال تلویزیونی «گمشدگان» به علت مشغله زیاد حاضر به نوشتن دنباله این فیلم نیست و البته گفته نشد که چرا یان اسپیتس، فیلمنامه‌نویس دیگر «پرومتیوس» که شهرت کمتری دارد از پروژه کنار گذاشته شده یا کناره‌گیری کرده است. فیلم قبلی با بودجه ۱۳۰ میلیون دلار یک سرمایه‌گذاری پرخطر برای تهیه‌کنندگان محسوب می‌شد که هنگام اکران در ماه خرداد به واسطه نقدهای خوبی که بر آن نوشته شد و تعریف و تمجیدهای تماشاگرانی که فیلم را دیده بودند، سرانجام با فروش بیش از ۳۰۰ میلیون دلار در سطح جهانی توانست سودآور شود و تهیه‌کنندگان را به ساختن دنباله ترغیب کند.

چوباکا قهرمان می‌شود



■ یکی از شخصیت‌های فرعی مجموعه «جنگ ستارگان»، موجود بلندقد و پشم‌آلود فضایی که چوباکا نام داشت و دوست شخصیت هان سولو (هریسن فورد) بود، به قهرمان فیلم تازه‌ای بدل خواهد شد. هفته پیش هالیوودریپورتر گزارش داد که کایل نیومن، کارگردان تازه‌کاری که سه سال پیش فیلم «فن بویز» را درباره گروهی از طرفداران پروپا قرص مجموعه «جنگ ستارگان» ساخت، فیلمی به نام «چیوسی» را کارگردانی خواهد کرد که شخصیت اصلی آن، در واقع بازیگر نقش جناب چوباکاست. فیلمنامه این فیلم را اوان سوسر و وان رویبوسو نوشته‌اند و سال گذشته در لیست سیاه (فهرست برطرف‌دارترین فیلمنامه‌های تولیدشده هالیوود) قرار داشته است. این یک فیلم زندگینامه‌ای است درباره مرد بلندقدی به نام پیتر مهبیو که در سال ۱۹۷۷ هم‌زمان با بازی در نقش چوباکا به کار خود به عنوان کارگر بیمارستان ادامه داد.

پروژه دلهره‌آور کنت بران



■ جک رایان، شخصیت داستان‌های تام کلنسی که در فیلم‌های «خطر آبی و آشکار» و «هاری‌های میهن‌پرستان» نقش او را هریسن فورد ایفا کرد و بن افلک در «مجموع همه ترس‌ها» و آلک بالدوین در «شکار زیردریایی اکتر سرخ» نقش او را بر عهده داشتند، اکنون قرار است بار دیگر بر پرده سینما زنده شود. این بار نقش او را کریس پاین (بازیگر «این یعنی جنگ»- بر عهده دارد، فیلمنامه را استیو زیلیان (نویسنده «هانی بال») نوشته و البته کارگردان و یکی از بازیگران این فیلم شکسپیرین مشهور انگلیسی، کنت براناست که بعد از کارگردانی فیلم «ثور» و بازی در «هفته من با مرلین» این اواخر سر و کلاهش در میان بازیگران مراسم افتتاحیه المپیک لندن پیدا شد. اوایل هفته دلاابن گزارش داد کایرا نایتلی، فلیسیتی جونز و اوتاجلی لیلی نیز به پروژه این فیلم دلهره‌آور که هنوز عنوانی ندارد و «پروژه بدون عنوان جک رایان» نامیده می‌شود، پیوسته‌اند. جک رایان در این داستان مشاور مالی یک‌میلیاردر روس می‌شود که درگیر یک توطئه تروریستی شده است.

فرمان قتل



■ ترور مرتین لوتر کینگ از رهبران جنبش حقوق شهروندی سیاهپوستان آمریکا، موضوع فیلمی است که در آن هبو جکمن بازیگر («استراليا»، «مردان مجهول») با لی دنیلز کارگردان («پرشن»، «پسرک روزنامهرسان») همکاری می‌کند. پیش از این قرار بود این دو با هم فیلم «سلمان» را درباره ارتباط کینگ با لیندن جانسن، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا بسازند اما این هفته لس‌آنجلس تایمز گزارش داد که آنها به ساختن فیلم دیگری با عنوان «فرمان قتل» تمایل پیدا کرده‌اند که به وکیل جیمز لا ری، مرد سفیدپوست متهم به قتل کینگ می‌پردازد که باور دارد موکل او بیگناه و گرفتار یک دیسیسه است و در واقع دولت آمریکا به علت مخالفت کینگ با جنگ ویتنام وی را به قتل رسانده است.